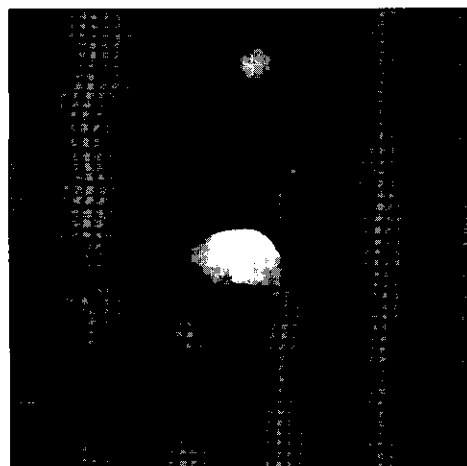


زن، درخت، سنگ

[نقدی بر نمایشگاه نقاشی رضوان صادقزاده]

حسن سلاجقه



جمعه، دوم آذر، شاهد برپایی نمایشگاهی از آثار جدید رضوان صادقزاده، در گالری ماه بودیم. تحلیل آثار او، به لحاظ کمی و کیفی، رابطه نزدیکی با تجارب و رویکرد وی در سالهای گذشته دارد؛ چون تداوم و استمرار از جمله خصوصیات محرز و مهمی است که به آثار رضوان صادقزاده، در طی این سالها - علی‌رغم فراز و فرودهای بسیار - غنا بخشیده است.

آثار رضوان صادقزاده را باید در زمره گونه‌ای فضای خلوت، که ریشه در هنر شرق دور دارد و در عین حال در تعامل با بیانی جهانی، توأم با عناصری مانا و جاودان است، جا داد؛ چون وجاهت خود را از جنبه‌های اجتماعی این مرز و بوم به عاریت گرفته‌اند.

او به شیوه مینیمالیست‌ها، در جهت بسط و غنای عناصر تصویری خود، سعی بر تبیین واقعیت‌هایی کاملاً اجتماعی دارد که به واسطه نازک‌خیالی، اشارات و تزئینات با مضامین روایی صحنه‌های بدیع و استفاده از رنگ‌های شاد، بیننده را سرمست کند.

حضور قاطع زن، درخت و سنگ یادآور میناق بشری است. او در تلاش است که هم مخاطب خاص خود را به کنکاش وادارد و هم ابعاد تجسمی آثارش را به اوج رساند؛ چون از تابلوهایش این طور مفهوم می‌شود که حیات هنری از یک سو رابطه تنگاتنگی با معیارهای زیبایی‌شناختی و از سوی دیگر به درک مخاطب بستگی دارد.

اجزا و عناصر نقاشی‌های رضوان صادقزاده، حضوری نمادین و تمثیل‌گونه دارند. زنان در کارهای او سال‌هاست که به بیننده پشت کرده و چهره خود را مخفی کرده‌اند. ظاهراً آنان به نمایشی صرفاً تزئینی، آن هم با ژستی سنگواره‌ای، قناعت کرده‌اند. هر چند ابعاد زیبایی‌شناختی این زنان دور از دسترس مانده و نمایش حالت‌ها فاقد هر گونه حرکت و بیان اکسپرسیونیستی یا عاطفی است. اما هر یک از این زنان، در پس این بی‌کنشی، روایی حزن‌انگیز را به مرثیه نشسته‌اند، مرثیه‌ای که در عین انفعال فاقد حیات انسانی است. شاید حضور سنگ به عنوان نماد حیات جمادی و درخت به عنوان نماد حیات نباتی اشاره‌ای به همین موضوع است.

از یک سو استفاده هوشمندانه رضوان صادقزاده از خطوط کناره‌نما و پرهیز از هر گونه حجم و سایه‌پردازی به این آثار صراحتی درخور توجه بخشیده است که با ترکیب‌بندی‌های ساده خود، بیننده را محور می‌کند. از دیگر سو ابعاد نشانه‌شناختی نوشته‌هایی که به طور شماتیک روی لباس‌ها به نمایش درآمده، زنان را مبدل به الواح سفیدی کرده است و هر کس به اقتضای حال خود آنان را تحلیل می‌کند. شاید این گواهی باشد بر نوعی نگرش فمینیستی، که احتمالاً نقاش چندان میلی به افشای آن نداشته است.

به طور کلی - در این تصاویر - زن به عنوان مادر و الگوی زیبایی، درخت به عنوان مظهر رویش و محیط زیست و سنگ به عنوان عنصر مقاومت و پایداری، کلیدی در جهت فهم این آثار است که در صورت عدم دقت همچنان به حیات نباتی خود ادامه می‌دهند.

مراقب بود که به بیراهه نرود. خیلی هم باید مراقب بود. بنابراین، دیگر دایره هنر تجسمی تنگ نیست. هر روز قطرش بیش‌تر می‌شود. فقط امیدوارم حبابی نباشد که بترکد. زمان مشخص می‌کند.

به عقیده شما کدام بخش از نقاشی ما دارد مشتری پیدا می‌کند؟ آیا این رفتن آثار به خارج از کشور واقعاً هسته مرکزی هنرهای ما را نشانه رفته یا پوسته است؟

دوسی و کریستی و حراج‌ها به کنار. آنها حراج‌اند و ربطی به کیفیت اثر ندارد. اتفاق است. آن را نباید ملاک قرار دهیم و نباید پایه و اساس شود. ولی نمایشگاه‌های خارج از کشور، مثل این دو نمایشگاه، در لندن، در یک ماه گذشته خوب موفق بودند. بیش از صد اثر به فروش رسید. این مهم است. گیریم ایرانی‌ها هشتاد اثر را خریدند. خوب کاری کردند. حمایت کردند، و این مهم است.

این تغییر ناگهانی قیمت‌ها چه عواقبی دارد؟

ظرفیت طلب می‌کند. آن نقاش جوان که در دوسی چهارصد هزار دلار کار فروخت، اگر اظهار کند که من دیگر در ایران کار نمی‌فروشم، یعنی بی‌ظرفیتی و یعنی تمام. یعنی به استمرار فکر نکرده است و موقتی است. باید مراقب بود.

فرهاد مشیری؟

فرهاد مشیری به شدت کارش را بلد است. آدم باسوادی است. تکنیک خوبی دارد. روابط عمومی‌اش درجه یک و باهوش است. خوب شروع کرد و درست رفت. از بالا شروع کرد و رفت و رفت. من به او آفرین می‌گویم، هر چند اگر کارهایش منطبق بر سلیقه‌ام نباشد.

آثار او چه نسبتی با هنر دارند؟

هنر جنبه‌های خیلی متفاوتی دارد، این هم یک جنبه‌اش است.

در قیاس با زنده‌رودی یا تناولی، جای او کجاست؟

ربطی به هم ندارند. زنده‌رودی و تناولی در این راه استخوان خرد کرده‌اند. پیشینه طولانی دارند. خیلی متفاوت‌اند با مورد آقای مشیری. هنر زنده‌رودی هنر والا است.

از دیدن نقشه دنیا با کریستال‌های آن جواهرساز معروف چه لذتی می‌برید؟

شخصاً لذتی نمی‌برم. من از کاردانی مجری آن لذت می‌برم.

فکر می‌کنم این حرف اندی وار هول تأیید می‌شود که هر آدمی در سال‌های آینده حق دارد پانزده دقیقه مشهور شود.

حالا کی گفته که همه باید مشهور شوند؟

جسپر جانز به مجموعه‌مداری گفته، شنیده‌ام مجموعه‌مدار هستی، از من هم اثری داری؟ مجموعه‌مدار گفته، نه، و جسپر جانز گفته، مجموعه‌مدار به درد نمی‌خورد و مجموعه‌مدار مجبور شده از او کار بخرد. شما چه طور با مجموعه‌مدارها کنار می‌آید؟

فروش اصلی گالری گلستان بر عهده مجموعه‌مدارهاست. با یک فهرست بلندبالا می‌آیند که از اینها اثر می‌خواهم.

بین گالری‌ها چه اندازه رقابت وجود دارد؟ آیساً می‌توانند از هنرمندان‌شان حمایت کنند؟

من بیش‌تر همکاری می‌بینم تا رقابت. طبیعی است که اگر مجموعه‌مداری پیش من بیاید و اثری از من بخواهد، باید همه سعایم را بکنم که سرویس درستی بدهم. یا اگر کسی بیاید و بخواهد اثری را بفروشد، باید بتوانم به قیمت مناسب بفروشم تا جای دیگری نرود. این سرویس دادن‌ها و درست رفتار کردن‌ها باعث می‌شود که تو را به نام نیک بشناسند، و همین ما را بس.

سال آینده گالری گلستان بیست ساله می‌شود، چند درصد از کسانی که همراه شما بوده‌اند، هنوز هم هستند؟

من از گالری‌دارهای خوش‌شانس هستم که شاید نود درصد نقاش‌ها و نودون‌ه درصد مخاطبینم با من ماندند. خدا را شکر می‌کنم که مورد حق‌شناسی آنها قرار گرفته‌ام و زحماتم به هدر نرفته است.

مشکریم